

■ **محمد‌رضا کائینی**

سیدمهدی هاشمی‌نژاد آخرین فرزند شهید حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبد‌الکریم هاشمی‌نژاد و شاهد برخی صحنه‌ها از فعالیت سیاسی و اجتماعی پدر بوده است. او در سالگرد شهادت پدر و در گفت‌و شنودی که پیش‌روی دارید، به برخی خاطرات خود در این‌باره اشاره کرده است.

■ ■ ■

**به عنوان سؤال آغازین، شاید پرسش از این مسئله مناسب‌باشد که: پدر را با چه ویژگی‌هایی به یاد می‌آورید؟**

بسم‌الله الرحمن الرحیم. حضرت امام‌تعبیر جالبی درباره پدر به‌کار بردند و آن‌هم «چوانمرد فاضل» بود. ایشان حقیقتاً در ارتباطات اجتماعی با افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی، فوق‌العاده بودند و همواره اخلاق را در همه جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و فردی رعایت می‌کردند. ایشان با افرادی با سلیقه‌های سیاسی گوناگون تعامل داشتند. گاهی هم بحث‌های داغی با آنها می‌کردند، ولی این بحث‌ها روی روابط اجتماعی‌شان تأثیر سوء نمی‌گذاشت. به عبارت دیگر مسائل مختلف، با هم بودند و هم‌انرا و عین حال که به مسیری که انتخاب کرده بودند و هم‌انرا و مسیر حضرت امام بود، سخت پایبند بودند و تا آخر هم در همان مسیر ماندند، اما قدرت عمل صاحبان آرای متفاوت با خود را نیز داشتند.

**چند سال داشتید که پدر تان شهید شدند؟**
۸-۹ سال بیشتر نداشتیم، ولی کاملاً یاد است ایشان چقدر به مسائل اعتقادی پایبند بودند. با اینکه مکلف نشده بودم، اما ایشان سعی می‌کردند مرا در همان سن هم، به اهمیت فرایض دینی متوجه کنند. همیشه می‌گفتند: نماز را باید سر وقت خواند. به همین دلیل در خانواده ما همه به این مسئله مقید بودند.

**اشاره‌ای هم به روش‌های تربیتی ایشان کنید. ایشان در این‌باره از چه شیوه‌هایی استفاده می‌کردند؟**

پدر مشغله‌های فراوانی داشتند و اغلب صبح زود از خانه بیرون می‌رفتند و شب دیروقت برمی‌گشتند، با این همه بسیار مقید بودند به خانواده و تربیت بچه‌ها رسیدگی کنند. یادم هست هر هفته بچه‌ها را جمع می‌کردند تا مسائلی را که لازم بود بدانند یا در زندگی روزمره برایشان پیش می‌آمد، مطرح کنند. بچه‌ها هم سؤالات مختلفی را که داشتند در این جلسات هفتگی می‌پرسیدند. ایشان با اینکه واقعاً وقت نداشتند، مقید بودند حتماً این جلسات هفتگی را بگذرانند و ما را راهنمایی کنند.

اما بیشتر از حرف‌هایشان، رفتارشان برای ما آموزنده بود. مثلاً نماز سر وقت خواندن و تقید به قرائت هر روزه قرآن، چیزی بود که ما همواره می‌دیدیم و در زندگی ما به صورت نه‌باید در آمده بود. شیوه تربیتی ایشان غالباً غیرمستقیم بود و به همین دلیل هم روی ما تأثیر زیادی می‌گذاشت. خوشبختانه خود ما هم در زندگی همین شیوه را دنبال می‌کنیم.

**اگر از ایشان درخواستی می‌کردید و صلاح نمی‌دانستند برآورده کنند، مخالفتشان را چگونه ابراز می‌کردند؟**

یادم نمی‌آید خواسته‌ای داشته باشم که ایشان قبول نکرده باشند. شاید علتنش این بود که روحیه بسیار بازی داشتند و راحت با مسائل بازی برخورد می‌کردند. معمولاً قبل از اینکه اعلام نیاز کنیم، اگر چیزی را به صلاح می‌دانستند برای خانواده تأمین می‌کردند. در دورانی که نزدیک به انقلاب بود و خانواده‌های زیادی تلویزیون نداشتند، ایشان برای ما تلویزیون خریده بودند. پدر در رفتار می‌کردند که هیچ‌وقت احساس محرومیت نمی‌کردیم که در بیرون از منزل به دنبال بر آوردن نیازهای خود باشیم. همان‌طور که اشاره کردم پدر مشغله‌های فراوانی داشتند، با این همه هیچ‌وقت برنامه‌ریزی تعطیل نمی‌شد یا اگر یکی دو روز تعطیل بود، همیشه ما را برای تفریح بیرون می‌بردند. خوشبختانه چون پدر همیشه با مردم ارتباط داشتند و بسیار صمیمی می‌بودند، مردم ایشان را دوست دارند و هنوز بعد از گذشت سال‌ها وقتی متوجه می‌شوند فرزند ایشان هستیم، زیاد لطف می‌کنند.

**از رفتارهای اجتماعی ایشان چه خاطراتی دارید؟**
چون از همه فرزندان کوچک‌تر بودم، اغلب همراهشان می‌رفتم و از نزدیک شاهد رفتارهای اجتماعی ایشان بودم. پدر بسیار مقید بودند در ایام محرم و فاطمیه، در مراسم منازل علما شرکت کنند. خود ما هم در دهه دوم فاطمیه، به مدت سه شب مراسم روضه‌خوانی داشتیم. ایشان قبل از انقلاب معمولاً ممنوع‌المنبر بودند، ولی باز هم صحبت می‌کردند. غیر از قرائت قرآن، بسیاری مقید به برگزاری جلسات درس اخلاق بودند. بعد از انقلاب در حزب جمهوری اسلامی در ساعت هفت صبح کلاس اخلاقی می‌گذاشتند و اقبشار مختلف مردم در آن شرکت می‌کردند و در بازگشت از یکی از همین کلاس‌ها هم دو شهید شدند.

**رفتارشان در خانه چگونه بود؟**

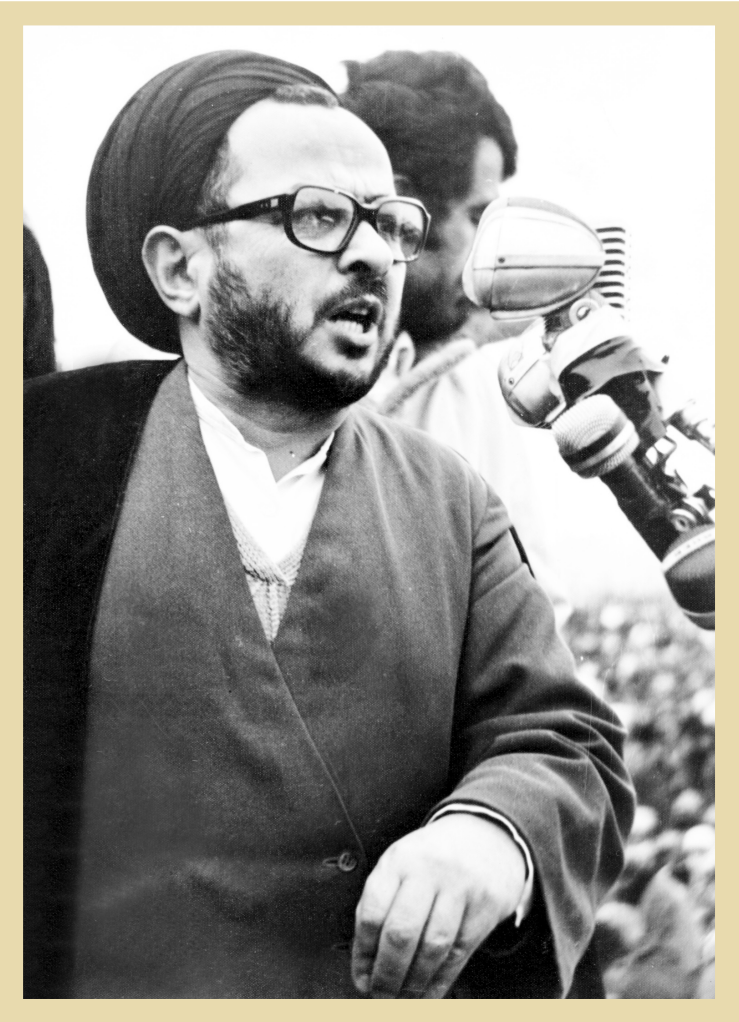
در ایام هفته که گرفتاری‌های مختلف واقعاً به ایشان فرصت نمی‌داد در خانه باشند، ولی همان‌طور که اشاره کردم حتماً آن جلسه هفتگی را می‌گذاشتند. به سفر و تفریح برای خانواده مقید بودند و تا جایی که میسر بود، امکانات تفریحی و مسافرتی را برای خانواده فراهم می‌کردند. در امور منزل هم تا جایی که فرصت داشتند، به مادرمان کمک می‌کردند.

**به سفر اشاره کردید. به نظر می‌رسد حداقل قبل از انقلاب، ایشان در شهرهای مختلفی زندگی می‌کردند. اینطور نیست؟**

بله، ایشان همیشه برای سخنرانی به شهرهای مختلف دعوت می‌شدند. شناسنامه ما خواهر و برادرها در شهرهای گوناگون صادر شده است؛ دو تا از خواهرهایم در بهشهر به دنیا آمدند، یکی از برادرهایم در سرخس و یکی از خواهرهایم در قم. همین نشان می‌دهد پدر قبل از انقلاب، به شهرهای مختلف می‌رفتند و گاهی خانواده را همراه می‌بردند.

**از روزهای قبل از انقلاب خاطره‌ای دارید؟**

بله، با اینکه خیلی کوچک بودم، ولی صحنه‌های ملاقات با



۱۳۵۷، شهید سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد در حال سخنرانی در یکی از هیئت‌های انقلاب در مشهد

**«جلوه‌هایی از منش اخلاقی و اجتماعی شهید سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد» در گفت‌و‌شنود با سیدمهدی هاشمی‌نژاد**

# هر گز نمی‌خواست با مردم فاصله داشته باشد

پدر در زندان را به یاد می‌آورم. ایشان مدتی در زندان

وکیل آباد بودند و چند روز در میان، به خانواده اجازه ملاقات می‌دادند. زندان هم وسط بیابان بود و مخصوصاً زمستان‌ها، مجبور بودیم مسیری طولانی را پیاده طی کنیم. گاهی هم صدای زوزه شمال می‌آمد و حسایی می‌ترسیدیم؛ با این همه مشقت وقتی به زندان می‌رسیدیم، گاهی اجازه ملاقات نمی‌دادند. چیزی‌ها که از صحبت کردن با پدر در زندان یاد هست، یک بار داشتیم در کوچه بازی می‌کردم که پدر بعد از دو سال که در زندان بودند به خانه برگشتند. از دستگیری پدر هم تصویر مهمی در ذهنم هست. پدر در رفتار می‌کردند که ساواکی‌ها وارد خانه شدند و همه جا را گشتند؛ ما درم تعدادی اعلامیه را در قابلمه‌های در کمد، در زیر زمین پنهان کرده بود. پدر که آمدند به ساواکی‌ها گفتند: اجازه بدهید لباس تعطیل نمی‌شد و همراه شما بیایم و به این بهانه آمدند و مدارکی را که در جیب لباسشان بود به ما درم دادند.

**پس مادر تان هم اهل مبارزه بودند؟**

قطعاً آری زنی با شوهرش همراهی کند، او نمی‌تواند بار مبارزات را یک تنه به دوش بکشد. در تمام مدتی که پدر در زندان یا تحت تعقیب بودند، در واقع مادر مسولیت بزرگ کردن ما را به عهده داشتند. تحمل نگرانی و شرایط مشکل مالی -بی‌آنکه هیچ‌کس از ما متوجه کمبودها شویم- کاری بود که هر کسی از عهده آن برنمی‌آید. موفقیت در مبارزات، جز با کمک مردم حومه مادرم برای پدر میسر نمی‌شد.

**اشاره کردید به عنوان فرزند کوچک خانواده، زیاد همراه پدر تان می‌رفتید. از آن روزها چه خاطراتی دارید؟**
من هم با پدرم خیلی مانوس بودم و هم به خاطر شرایط سنی، این امکان برایم فراهم شده بود. ایشان هم هر جا که امکان داشت مرا با خود می‌بردند؛ از جمله دفتر حزب جمهوری که زیاد با ایشان می‌رفتم. در آنجا افراد زیادی برای رفع مشکلاتشان به پدر مراجعه می‌کردند و ایشان هم هر کمکی که از دستشان برمی‌آمد، انجام می‌دادند. یکی از همکاران ما به من می‌گفت: پدرم برای خرید خانه به آنها کمک کرده بود. می‌گفتند: پدرشان فوت کرده بود و خانواده در آمد متوسطی داشت و مادرشان نتوانسته بود مشکلاتش را حل کند. یک روز به حزب جمهوری می‌رود و مشکلاتش را به پدر می‌گوید و ایشان هم در خرید خانه کمکشان می‌کنند.

پدر بسیار تأکید داشتند با مردم فاصله نداشته باشند و هیچ‌وقت هم مردم را دست‌نبندی نمی‌کردند. ترورهای سال ۱۳۶۰ باعث شده بود برای مسئولان محدودیت‌هایی به وجود بیاید، ولی ایشان زیر بار محدودیت‌ها نمی‌رفتند و از جمله اینکه از ماشین ضد گلوله استفاده نمی‌کردند و می‌گفتند: دوست ندارم از مردم جدا بینم؛ مخصوصاً جاهایی که پدر برای سخنرانی می‌رفتند، خیلی دوست داشتم همراهشان بروم و شخصیت‌های مختلفی را که برای شنیدن سخنرانی‌های ایشان می‌آمدند، ببینم. سن کم این امکان را به من نمی‌داد مطالبی را که ایشان می‌گفتند در ک کنبم، اما شور و هیجانی که در لحن ایشان وجود داشت، برایم جالب بود. مردم هم بارها و بارها تکبیر می‌گفتند و

## تاریخ

کتب و کلام

## د

**سخنرانی حضرت امام در روز شهادت پدرم را هرگز از یاد نمی‌برم. ایشان با عبارات ماندگاری درباره پدر صحبت کردند. این صحبت‌های امام بسیار برای ما گرامی و آرامش‌بخش بود. با توجهی که امام به پدرم کردند و با آن سبب جمعیتی که برای تشییع آمدند و با تحلیل‌هایی که از خدمات پدر شد، در همان سن و سال کم متوجه شدم پدر چه جایگاه والایی در بین مردم داشتند**

## پیش‌خواب

**حاشیه‌های بر انتشار خاطرات «علی شهبازی» محافظ محمدرضا پهلوی اوصاف پهلوی‌ها!**

■ **رضا بهمن پور**



اغلب کشورها شاهد انتشار آثاری اینچنین هستیم. در کشور ما نیز نمونه‌های فراوانی از این دست وجود دارد و از قدیم افرادی که در نظام‌ها و حکومت‌ها حضور داشته و بر جریان وقایع و حوادث ناظر بوده‌اند به اراله دیده‌ها، شنیده‌ها و بعضاً تحلیل‌های خود در قالب خاطرات پرداخته‌اند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی

عوامل رژیم پهلوی - که در ده‌های مختلف حکومت شاه فعالیت می‌کردند - مبادرت به تدوین و انتشار خاطرات خود کردند. این نوشته‌ها حجم زیادی از تاریخ‌نگاری دوران پهلوی را شامل می‌شود. البته شدت و گسترش این حرکت رازبایده علل مختلفی است، چون:

۱- کوشش نویسندگان آثار مذکور برای تطهیر و تبریته خود از مفاسد و جنایات رژیم سابق.
۲- کوشش برای مطرح کردن خود به عنوان فردی صاحب‌نظر در سیاست و فرهنگ.

۳- استفاده مادی از طریق فروش گسترده این گونه‌کتاب.

لکن این روند باعث بروز مسائلی در باب تاریخ آن دوره شده است، از جمله عدم هماهنگی و

حتی مغایرت و تضاد نوشته‌های افراد مختلف با یکدیگر و حتی تناقض مطالب در یک کتاب. به

عبارت دیگر از یک‌سو در یک کتاب تعارض‌های بسیار آشکاری دیده می‌شود و از سوی دیگر یک واقعه را که کسی شرح داده، دیگری همان را با تغییرات بسیار زیاد و حتی متضاد به رشته تحریر در آورده است. البته به‌جز اغراض شخصی که در تدوین و نگارش این گونه‌کتاب رخ می‌نمایند، عدم قدرت تحلیل درست رخدادهای بسیاری از



همایش‌های دربار اشرف پهلوی در کنارمحمد رضا پهلوی در حاشیه‌های دربار

این افراد و نیز اشکالات و اشتباهات اجتناب‌ناپذیر در حفظ جزئیات حوادث و وقایع را نیز می‌توان از دیگر علل بروز خطاهای اساسی در این نوع کتاب‌ها ذکر کرد.

اما با وجود نقایص و تناقضات چنین کتاب‌هایی بی‌تردید انتشار آنها می‌تواند برای روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ دوره گذشته این مملکت توسط مورخین و پژوهشگران معتمد و بی‌غرض مؤثر و قابل استفاده باشد.

■ ■ ■

کتابی که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در زمره همین خاطره‌نویسی‌هاست. درباره این کتاب مسواری را باید به خواننده محترم تذکر داد.

**چگونه از شهادت ایشان باخبر شدید؟**

در مدرسه بودم که از دفتر آمدند و صدایم زدند. همه هم می‌گفتند: نگران نباش، چیزی نیست؛ یکی از پاسدارهای پدرم آمد و مرا به خانه برد و متوجه شدم پدرم شهید شده‌اند.

**از روزهای بعد از شهادت پدر تان، ملاقات با امام و بعدها مقام معظم رهبری چه خاطراتی دارید؟**

سخنرانی حضرت امام در روز شهادت پدرم را هرگز از یاد نمی‌برم. ایشان با عبارات ماندگاری درباره پدر صحبت کردند. این صحبت‌های امام بسیار برای ما گرامی و آرامش‌بخش بود. جمعیت زیادی هم برای تشییع جنازه آمده بودند که واقعاً برایم حیرت‌انگیز بود. با توجهی که امام به پدرم کردند و با آن سبب جمعیتی که برای تشییع آمدند و با تحلیل‌هایی که از خدمات پدر شد، در همان سن و سال کم متوجه شدم پدر چه جایگاه والایی در بین مردم داشتند. پس از شهادت پدر سه بار با امام ملاقات داشتم که جزئیات آنها در خاطرم مانده است. قبل از شهادت پدر هم دو بار به ملاقات امام رفتم. یک بار همان اوایلی بود که امام تازه به ایران تشریف آورده و در مدرسه فقه‌پوهان صدق زود بود و امام از پله‌ها پایین آمدند و با پدر سلام و احوالپرسی کردند. ملاقات بعدی هم در قم بود که همه اعضای خانواده به دیدار امام رفتم. مقام معظم رهبری هم که به‌واسطه سابقه طولانی دوستی با پدر لطف خاصی به ما دارند و همواره ما را مورد عنایت ویژه قرار می‌دهند.

**و سخن آخر؟**

باید قدر بزرگان انقلاب و کسانی را که برای به ثمر رسیدن انقلاب زحمت کشیدند بدانیم و یاد و خاطره‌شان را زنده نگه داریم و خدمات و شخصیت آنها را به نسل جوان بشناسانیم.